



بیا بباریم

تعالْ نُمَطِرْ

let's rain

عاشقانه‌های «فاتحه مرشید»

ترجمه فارسی: محمد رحیمی

ترجمه انگلیسی: لطیف زیتونی

سکوتی سنگین همه جا را فرا می‌گیرد
 و آسمان
 با ابرهایی که از آن ماست
 در هم می‌فشرد
 بویی خوش می‌جوشد
 از روزنه‌های خاموشِ تنت
 و جای من را می‌گیرد
 بیا تا بیاریم
 و بسترمان را
 با اشک ملامت،
 خیس کنیم!

یَمْتَدُ صَمْتُ كَثِيفٌ
 وَتَضِيقُ السَّمَاءُ
 بِغَيْمِنَا
 يَنْزُبُوحٌ
 مِنَ الْمَسَامِ
 الْخَرَسَاءُ
 كِفَاكَ عَنِّي
 تَعَالَ تُمْطَرُ
 وَنُبَلِّلُ
 بِالْمَلَامِ لِحَافِنَا

,

**A heavy silence is spread out
And the sky is over-crowded
With our clouds**

**Revelation oozes
From the dumb
Pores**

Enough!

**Come let's rain
And wet
The bed sheets with our reproach**

تُو را می ترساند	تُخیفکَ لهفتی
نالِه من با باران	بالمطر
تو تشنه‌ای	أنتَ الظامی
از ابتدای بودند	الأزلی
تشنه قطره‌های شبنم	لقطرات النّدي
شبنم غنچه‌های صبحگاهی	ترتشفُها
که فراموش می‌شوند.	خِلْسَةً
تو با یک دست	من براعم الفجر
لبانت را ناز می‌کنی	المنسیّة
و با دست دیگر	تمسحُ الشّفاء
با خارها	بکفٍ
دست می‌دهی	وبأخري
با غرور.	تُصافحُ الأشواک
تو با	زاهياً
یک چتر	تَحتمی
عشقت را	من الحبّ
حفاظت می‌کنی!	بمطریّة

۲

My passion for rain
Frightens you

You who are eternally
Thirsty
For drops of dew

That you
Secretly sip
From the forgotten
Dawn buds

Wiping your lips
With one palm
While the other
Holds thorns

Over-confident

Sheltering yourself
From love
With

من را در آغوش بگیر
از آن سوی وجودت
مانند یک گل سرخ وحشی
قبل از آنکه
گام‌هایم
من را لگدکوب کنند

لَمَنِي
من خلاء الرُّوح
وردةً بريّة
قبل أن تدوسني
قدمای

۳

Gather me up
A wild rose
From the spirit's emptiness

Before my own feet
Trample me down

زیر پیراهن من
به دنبال رایحه کودکیت می‌گردی

تَبَحْثُ تَحْتَ قَمِيصِي
عَنْ رَائِحَةِ طِفُولَتِكَ

و من میان دو لب
به دنبال شعری می‌گردم
که شبیه من باشد

أُبَحْثُ
بَيْنَ شَفَتَيْكَ
عَنْ قَصِيدَةٍ
تُشَبِّهُنِي

من را دیگری می‌خواهد
و من کسی را می‌خواهم

تُرِيدُنِي أُخْرَى

که من را به خودم
باز گرداند

أُرِيدُ رَجُلًا
يُعِيدُنِي إِلَيَّ

‡

You search underneath my shirt
For the smell of your childhood

I search
Between your lips
For a poem
That looks like me

You want me to be another

I want a man
Who makes me become myself

تَكِيَّ الوَسَادَةُ	بالش
علي وجَعنا	به دردهای ما
والسَّرِيرُ	تکیه می‌زند
عَبْنَا يَصْرُ	و تخت
علي طَيَّ	همچنان و بیهوده
المسافات	جیر جیر می‌کند
	و مسافت‌ها طی می‌شود
بینما	
يُعَانِقُ كِلَانَا	در حالیکه
سَفْرَه السَّرِي	هر یک از ما دیگری را در بر دارد

•

The pillow leans
On our pain
And the bed
Vainly insists
On folding
Distances

While
Each of us
Embrace a secret journey

آیا شیخ توست
یا سایه من
اینکه خوابیده است

بر بیداری من
یا آنکه

شاهدی است از غیب
و به دنبال حقیقت می‌گردد؟!

أشبحك
أم ظلّي
هذا الذي يغفو
علي أرقى

أم أنه

شاهدٌ غیاب
یبحثُ عن یقین ؟

٦

Is it your ghost
Or my shadow
That falls asleep
On my insomnia?

Or is it
A witness of absence
Looking for certainty?

ای پناه آورده	أيها اللّائذ
به عمق زخمی	بكبد الجرح
که در من ریشه کرده است	المُتجذر فيّ
مانند نسبت من به دستان تو.	كانتمائي لكفّيك
من بخشی از	أنا بعضُ رضاك
رضایت توام	فهل رضيت
پس آیا رضایت می‌دهی	بأنثي
به زنانگی من	تجلب الأفاصي
که دورترین‌ها را به من نزدیک می‌کند	تُروّضها
تا تو عشوه‌ای کنی	علي العتبات الأليفة؟
با خستگی‌های آشنا؟	قدري
سرنوشت من این است	أن أختلق لصمتك همساً
که در برابر سکوت تو	وأضع يدي
پچپچی کنم	في مهبّ اللّمس
و دستم را بگذارم	علني الأفيك
در راهروهای احساس	
شاید تو را ببینم!	

v

O you! Taking shelter
Deep in the wound
That is rooted in me
As my belonging to your palm

I am some of your satisfaction

Are you satisfied then
With a female
Who conjures up the utmost limits
Taming them
On the domesticated thresholds?

My destiny
Is to invent whispers for your silence

And put my hand
In the blowing touch
So I might find you

هیچ جای نرفته‌ای نیست	ما مِنْ أَقْصَ
که من را	تغری
برانگیزد	غیر سفری
جز، سفر به سوی تو	فیکَ
تو از من دوری	أَنْتَ الْبَعِيدُ
مانند خونم!	کدَمی
تمام احساس من	ضاجَةٌ
دنبال تو می‌گردد	بَكَ الْحَوَاسُ
پس کجا مخفی کنم تو را	فَأَيْنَ أَخْفِيكَ
از چشم مشتاقم؟	عن عیون الرِّغْبَةُ ؟
و چگونه سد کنم	وکیف أَحْمِیکَ
راه تشنگی شدیدم	من عَطَشی
به تو را	حین تنسابُ
آن لحظه که لبریز می‌شود	بكَاسی
از کاسه جانم	وحین تدورُ
و آن دم که چندین ماه	برأسكَ الْأَقْمَارُ؟
دور سر تو می‌گردد؟	
ب	تَ
ی	ع
ا	ا
ب	ل
ی	
ا	تَعَالَ نُلَبِّی
بیا، تا	نداء الطُّبُول
به صدای طبل‌ها	وَنُسْقِطُ عَنَّا

^

No far-reaching limits
Tempt me
Except my journey
In you
Who are distant
Like my blood

Crowded with you
Are the senses
So where can I hide you
From the eyes of desire?

And how can I protect you
From my thirst
When you flow
Into my glass
And when moons
Turn in your head?

C

O

M

E

Come, Let's answer
The call of drums
And drop down
The veiled speech

آواره می‌شود

هر بیت شعرم

و موسیقیش

لباس آهنی می‌پوشد!

می‌ترسم

مرگ

خاموش کند

آتش عشقی که تازه

در بین ما

متولد شده است!

تَشْرُدُ

النُّوطَةُ

عن قصیدتها

ويلبسُ الوترُ الجِداد

أخافُ

أن يُخمد الموتُ

ما لم يُولد بيننا

१

The note
Wanders away
From the poem
And the chord puts on mourning

I fear
Death stifles
What hasn't been born
Between us

وَحْدَهُ الْبَحْرُ	تنها دریا است
يَلِيقُ بِنُورِي	که سرگستگی من را می فهمد
أَهْدِيهِ إِيَّاهُ	من تمام بیداری ام را
كُلَّ صَحْوٍ	به او می بخشم
قَبْلَ أَنْ تَغْسِلَنِي	قبل از آنکه
دَمْعُ الْعَالَمِ	اشک های یک جهان
	من را بشوید!

١٠

Only the sea
Worthy of my torment

I offer it
Every waking hour
Before the tears of the world
Wash me out

من در بین دو قطره اشک

و اُتماسکُ

خودم را نگه می‌دارم

بین دُمعتین

تا شعرم

کی یَكْتَمَلِ القَصید

تمام شود!!

”

And I steady myself
Between a couple of tears

So the poem achieve its fullness

لا تُغلق البابَ	در را بر نسیم
بوجه النَّسیم	مبند
فأَحْشَاؤُنَا	آزادگی
يَعصرها الحرُّ	عصاره درون ما را
والقمرُ	گرفته است
عن رُفقتنا اعتذر	و ماه
	از با هم بودن ما
ليلٌ آخر	معذور است
يَمِرُّ	شبی دیگر
لا دمعُ بَكَرٍ	می‌گذرد
لا نواحُ	بدون هیچ اشک تازه‌ای
ولا زغاريد	یا ناله نُوی
	یا ترانه‌ای
تعال نُغَرِّدْ	بیا
فطيور اللیل	تا با هم بخوانیم
يُداعِبُها الضَّجَرُ	چرا که پرندگان شب
	با درد هم بازی می‌کنند!!

۱۲

Do not close the door
In the face of the breeze
Our insides
Are squeezed by the heat
And the moon
Declined our company

Another night
Goes by
No virgin tears
No wailing
No shouts of joy

Come let's chirp
The night birds
Are overcome by boredom

دورتر از

ناله‌های من

پرواز می‌کنی

و من را

سرگیجه غربی فرا می‌گیرد

آیا برای تو بس نیست

که شب‌ها از ابرها

پیشی می‌گیرند؟

بیا

در نفس‌های آخرم

مروایدهای سخن را

دور نگین بوسه بگذاریم

تُحَلِّقْ بعيداً

عن شَهَقَاتِي

يَجْتَاحُنِي

دَوَارُ الْأَعَالِي

أما تكفيكَ

الليالي

تُسَابِقُ الْغَيْمَ

كَمَوَائِلِ الْجِبَلِ؟

تعالَ

فِي نَفْسٍ أَخِيرٍ

نَلَمْ أَصْدَفَ الْكَلَامَ

فِي عِقْدِ الْقُبُلِ

۱۳

You soar further away
From my joyful sounds
Vertigo
Conquers me

Aren't the nights
Enough,
That like mountain songs
Compete with the clouds

Come
In a last breath
To gather the shells of speech
In a necklace of kisses

همراه عمر رفته

بمُحَاذَاةٍ

در خاموشی و بی‌سخنی

عُمُرِ ضَائِعٍ
فِي الْأَكْلَامِ

باد تکان می‌دهد

تُهْدِدُ الرِّيحُ
حَرْفًا

حرفی را که برای عمر دوباره‌ام

الْتَّقَطَهُ

نگه داشته‌ام!!

لِعَمْرٍ ثَانٍ

۱۴

Beside
A life wasted
In the unsaid

The wind lulls
A letter

That I pick up

For a second life

حنجره‌ام می‌گیرد
با آه دفن شده در

تَضِيقُ حُنْجَرَتِي
بِأَهَاتٍ دَفِينُهُ

دروغم
آیا سینه‌ام را برای باده‌ها باز کنم؟

أَشْرَعُ الصَّدْرَ لِلرِّيَّاحِ ؟

یا به سوی آن جایی بروم
که زخمی خاموش
نشسته است؟

أَمْ أَهْوَى
إِلَى حَيْثُ
جَرَحُ أَخْرَسُ
يَنْزَوِي ؟

چگونه ریشه‌کنش کنم
بدون آنکه خون ریزی کند

وَكَيْفَ أَقْتُلُ
جَذْوَرَهُ
دُونَ أَنْ تَنْزِفَ
الْأَرْضَ
تَحْتَ أَقْدَامِي

زمین
زیر گام‌های من؟

۱۰

My throat is stifled
With buried moans

Shall I open up my chest to the wind?

Or fall down
Where
A dumb scar
Hides?

How can I
Uproot it
Without the earth
Bleeding
Beneath my feet?

و از من می‌خواهی

تا نیمی از وجودم

را در قمار

ببازم

که

خودم را ببرم!!

مانند خورشیدی

گوبا

در اوج سکوت

من ناتوانیم را دوست دارم

و از گریه خجالت نمی‌کشم!

وَتَسْأَلَنِي

أَنْ أَقَامِرَ بَبَعْضِي

كِي أُرِيحَنِي

كشمس

فَصِيحُهُ بِصَمَتِهَا

أَحَبُّ ضَعْفِي

وَلَا يُخْجَلْنِي الْبُكَاءُ

၁၆

And you ask me
To gamble a part of me
So I gain myself

Like a Sun
Eloquent in its silence
I love my weakness
And I am not ashamed of tears

زیارویی

در کمال حسن

مانند یک کیفِ دستی

غلط می‌خورم

میان عدم!

تو را با چشمان خودت

دیدم

پس چرا

در پیش چشمانم

از من دور می‌شوی؟

عذراءُ

من کلّ انتماءٍ

كحقیبه یدِ

أُتدخِرُ

بین فقدانِ

وفقدانِ

أرانی بعینیکَ

فَلِمَ تَمْضِی

بعیدا أُمّامی؟

१४

Free
Of all sense of belonging
Like a suitcase
I roll down

Between one loss
And another

I see me through your eyes
So why go far
Ahead of me?

برای من فرقی ندارد

که

آب روی آتش دلم

نمی‌ریزی

تنها آتش برای من کافی است

ما ضررتی

أن تبخلَ بمائك

وخذها النارُ تَغْنِينِي

۱۸

I don't care
If you spare your water
Only fire has meaning to me

من لبخندم را
به چوب لباسی درد،
می‌آویزم

و راه می‌افتم
برای دیداری خیالی.
این لب‌های سرخ

برای چون‌اویی
آفریده شده است.

ها انا
أَعْلَقُ ابْتِسَامَتِي
علي مشجِب الألم
وَأَمْضِي
إِلَي لقاء افتِراضِي

لَمِثْلِهِ
خُلُقَ
أَحْمَرُ الشَّفَاهِ

۱۹

Here I am
Hanging my smile
On the peg of pain
And heading
To a virtual date

For such
Lipstick
Was invented

دوان دوان می‌روم

مُسْرَعُهُ اُمْشَى

دنبال سایه‌ای

خَلْفَ ظِلِّ

که نذرِ

مَنْذُور

تاول گام‌هایم است!!

لَوْرَمِ الْأَقْدَامِ

۲.

I walk fast

Behind a shadow

Devoted
To my hurting feet

من را یک عمر دیگر شاید،
تا بازگردانم
کودکی ام را
و تو را کودکی دیگر باید
تا در قلبم
بزرگ شوی
و ما را مرگی باید
تا یکدیگر
را در قاب
دیوار دوست داشته باشیم!

یَلْزَمُنِي عُمْرٌ
لَأُسْتَعِيدَ
طفولتی
تَلْزَمُكَ طِفْلُوهُ
لتكبرَ بقلبي
ويلزمنّا موتٌ
لنحبَّ بجداره

۲۱

I need a whole life
To recover
My childhood

You need a childhood.
To grow up in my heart

And we need death
To be worthy of love

خسته و زار

بدنم

مُتعباً

ینهارُ الجسدُ

تحت عودتک

با صدای عود تو می لرزد،

می رقصد

أیرقصُ؟

أم یُصلی؟

یا نماز می خواند؟ نمی دانم

چگونه خوشحالی را تحمل کند

آنگاه

وکیف یحتملُ

فرحهُ

تضرم النار

فی حُطام؟

که آتشی را

در هیزم می افروزد!

ॡॡ

Tired
The body breaks down
Under your coming back

Should it dance
Or pray?

And how could it endure
A joy
That sets fire
To the wreckage?

چه قدر در خود فرو رفتم
از خوشحالی

کم کَبَحْتُ
من فرحُهُ

تا گم نکنم
راههای به تو رسیدن را
و الان من

کیلا أفقد
انتمائی إلیک
وها أنا

از تو بر می گردم
تا گم نکنم

أستعیدنی منک
کیلا أفقد

توان اندوه و غم را!

قدرتی علی الحزن

ॡॡ

How much joy
Did I curb
So as not to lose
My belonging to you

Here I am
Restoring myself from you
So as not to lose
My ability to grieve

أصون ذاكراً	از حافظه‌ای مراقبت می‌کنم
تخوننی	که به من خیانت کرد
وأهز عارياً	و برهنه می‌دوم
نحو المجهول	به سوی چیزی که نمی‌دانم.
ولكى أمتحن	و برای آنکه
بلاغه الأئين	بلاغت ناله‌هایم را امتحان کنم
أذرف حرقاً	حرفی می‌پاشم
علي أول سطر	بر اول سطر
من نصف دهر	از آن نیمه
من عمري	عمرم
أجوب تخومي	من مفاصلم را یک یک می‌پیایم
بحثاً	در جست و جوی
عن طفولة تنقصني	کودکی که من را نابالغ کرده است
وأوهم النفس	و به خودم می‌فهمانم
أن الهزيمة	که شکست
أهون من عدم الخوض	از دل به دریا نزدن
في المعركة	راحت‌تر است
ألم بغضى الضائع	من قسمت‌های از دست رفته ام را
في اللا وجود	در این ناکجا آباد
أحطه	بغل می‌کنم
ليظل وهمي	و آن را عطراگین می‌کنم

۲۴

I save a memory
That betrays me

And rush naked
Towards the unknown

And in order to test
The rhetoric of moaning
I shed a letter
On the first line
Half through
My life

I wander beyond my limits
Searching for
A missing Childhood
And deceive myself
That defeat
Is better than
Desertion

I collect my lost part
In non-existence
I mummify it
So my illusion of life
Stays alive

۲۵

با هم

همه چیز ممکن است

حتی جدایی!!

معاً

کلّ شیء ممکن

حتّی الفراق

५०

Together

All is possible

Even separation

در حالی که

خواب می‌بینم

در کنار پنجره‌ای رو به دریا

و در کنار یک بخاری دوست داشتنی

بَیْدُ أَتَى

أَحْلَمَ

بِنَافِذِهِ تُطَلُّ عَلَيَّ الْبَحْرُ

بِمِدْفَأِهِ خَنُونٌ

تو صخره‌ها را کنار می‌زنی

از روی سینه من

بِيدَكَ تُزِيحُ الصَّخَرَ

عَنْ صَدْرِي

أَحْلَمَ

بِرَذَائِهِ بَطْعَمَ عَرَقِكَ

خواب می‌بینم

خواب یک باران ملایم را

که مزه عرق تنت را می‌دهد!

بَلِيلُ أَطْوَلٍ مِنْ أَرْقِي

وَمِزْهَرِيَّةٌ

خواب می‌بینم

شب‌ی طولانی‌تر از بی‌خوابی‌ام را

كَمَا فِي اللَّوْحَةِ

با یک بربط

همچنان که در نقاشی‌های شرقی!

الشَّرْقِيَّةُ

۲۶

Yet

I dream
Of a window overlooking the sea
Of an affectionate fireplace
Of your hand removing rocks
Off my chest

I dream
Of a rainfall that tastes of your sweat
Of a night longer than my insomnia
And a flower vase

As in the oriental
Painting

خواب می بینم
دارم بالا می روم

از پله های آبی
به سوی افق
آنجا که دست تو

با گرمای شفق
من را به دنبال خودش می کشد

أحلم
أن أرتقى
السَّالِمَ المائيَّة
نحو الأفق

حيثُ يدك

بدفء الشفق
تسحبني

५५

I dream
Of climbing
The water stairs
Towards the horizon

Where
With the warmth of twilight
Your hand pulls me

بگذار تکیه کنم
دیگر توان ایستادن ندارم
ابری در شب من هست

که دوست دارد
روی سینه تو آرام بخوابد

پشت و پناهم باش
و جایی بده
به پاروی قایقِ خواسته‌های من

دیگر دریا خسته شده است
از زیادی جزر و مدِّم
تکیه‌گاهم باش
آنچه از فردایم مانده

و آنچه از دیروزم رفته است
همه در انتظار تو بوده و هست!

أُسْنِدْنِي
فَقَدْ وَهَنَ الْقَوَامُ
وَعَيْمَةُ بَلِيلِي
يَحْلُو لَهَا الْمَنَامُ
عَلِي غُشِبَ صَدْرِك

أُسْنِدْنِي
وَدَعْ جَانِباً

مِجْدَافَ الْأُسْتَلَّةِ
فَقَدْ تَعِبَ الْبَحْرُ

مِنْ فَيْضِ مَدِّي

أُسْنِدْنِي
مَا تَبْقَى مِنْ غَدِي
وَمَا ضَاعَ مِنْ أَمْسِي
فِي انْتِظَارِك

۲۸

Sustain me
My body waxed feeble
And a cloud in my night
Likes to sleep
On the grass of your chest

Sustain me
And drop
The paddle of questions
The Sea is tired
Of the overflow of my tide

Sustain me
For what Remains of tomorrow
And what was lost of yesterday
Waiting for you

و بیا تا بباریم
عشقم

کم کم دارد
عتیق می شود

در جام های خاطرم

و هیچ نگاری

چون تو نمی شود!

وتعال نُمَطِرُ

قد تَعْتَقُ الشُّوقُ

فی دِنَانِ الخَاطِرِ

ولا نَدِيمُ يُشْبِهُكَ

۲۹

And come let's rain

Longing has ripened
In the vessels of the soul

And no lover compares to you

من زنی هستم
 از زمانی دیگر
 که هرگاه
 گوشی معاینه‌ام را
 بر قلب جهان می‌گذارم
 هیچ صدایی نمی‌آید
 و هرگاه
 صخره‌ای
 خروش موجم را می‌شکند
 من آغوش خود را
 برای شن‌ها باز می‌کنم
 پس تندبادی شو
 و ته‌مانده شاخه‌ها را ببر
 من آنها را
 نذر هیچ کرده‌ام
 من شراب تلخ طوفان را می‌نوشم
 شاید
 اجلم در رسد
 با جرعه‌ای از عشق، شاید

إمرأه
 من زمن آخر
 أضعُ سمّاعتي
 علي قلب عالم
 لا يسمعني
 وكلّما
 كسّر الصّخرُ
 مدّي
 وهبته للرّمال
 فاعصف
 بما تبقي
 من بقايا غصون

۳.

From another era
I apply my stethoscope
To the heart of a world
That does not hear me

And whenever
Rocks break up
My flow
I offer it to the sand

So, blow over
The remaining
Debris of branches
That I consecrated

To nothingness

I will drink the toast of the storm

That I may perhaps

Die

Of a love

Overdose

از دفتر نشانه‌ها

۳۱

لا تقل: "للغيا ب طعم الجنون"

نگو

نبودنت طعم جنون دارد

أغمض عينك

چشمت را ببند

أينما تكون

هر جا هستی

ستجدني...

من را می‌یابی

كالبحر أقیم

من

بين مدّ وجزر أهيم

مانند دریا

ولا أرحل أبدا.

همیشه

بين جزر و مد،

سرگردانم

ولی جایی دوری نمی‌روم!!

۳۱

Absence

Do not say “absence tastes like madness”
Close your eyes
Wherever you are
You will find me . . .
Immovable as the sea
Wandering about
In the ebb and flow
Never absent.

